

## جدال‌های روزمره: از میان وقایع



لیلا دانش

### نیشکر هفت تپه

مقاومت و مبارزات گسترده‌ی کارگران در این صنعت و آن رشته بدون این که پیوندی به هم بیابند، به راحتی می‌تواند سرکوب شود و یا حتی در مواردی بدون این که اصلاً سرکوب شود، به بن بست کشانده شود. کارگران صنایع نساجی هم دوره‌ی طولانی‌ای به مبارزه علیه بستن کارخانه‌ها پرداختند، هر چند پراکنده بودن این کارخانه‌ها از نظر جغرافیایی باعث شد که گستردگی و تمرکزی را که مبارزات کارگران نیشکر هفت تپه تا به حال نشان داده‌اند، نداشته باشد. گستردگی مبارزات کارگران هفت تپه و آزمودن اشکال مختلف مقاومت در مقابل دولت و عوامل سرکوبش، یک بار دیگر نشان می‌دهد که مبارزه علیه سیاست بستن کارخانه‌ها و خصوصی سازی و بیکارسازی‌های ناشی از آن، اگر مبارزه‌ای سراسری نباشد، به سختی بتواند مبشر تغییرات حتی کوتاه مدت در موقعیت کارگران باشد. کارگران هفت تپه هر چه می‌توانستند کرده اند، اما آیا کارگران بخش‌های دیگر، صنایع دیگر، مناطق دیگر هم هر چه می‌توانستند کردند؟ واقعا چرا باید انتظار داشت که کارگران هفت تپه - که تازه از نظر گستردگی و تمرکز، موقعیت مساعدتری نسبت به صنایع نساجی دارند - به تنهایی بتوانند دولت را در تعقیب این سیاست خانمان سوز پس برانند؟ امروز یک راه حل منطقی در مقابل کارگران نیشکر هفت تپه این است که کارخانه را اشغال کنند و تولید را به دست بگیرند. اما کدام بخش دیگر از کارگران تا امروز گفته‌اند که در صورت چنین کاری به حمایت از کارگران هفت تپه برخوانند خواست؟ کدام بخش دیگر از کارگران تا امروز اعلام کرده‌اند که با خانواده‌های‌شان به تظاهرات حمایتی از کارگران هفت تپه برخوانند خواست؟ پخش اخبار ایستادگی و مقاومت و درگیری‌های کارگران هفت تپه به تنهایی کافی نیست. دست اتحاد و مبارزه‌ی مشترک و مستقیم، بر متن تلاش برای عمومیت دادن یک نقد رادیکال از سیاست‌های دولت است که می‌تواند هم کارگران هفت تپه و هم دیگرانی را که در نوبت‌اند تا در معرض عوارض خصوصی سازی‌ها قرار بگیرند، به راه حل اشغال کارخانه و به دست گرفتن تولید امیدوار کند. کارگران نیشکر هفت تپه نمونه‌ی برجسته‌ای از مقاومت و ایستادگی را نشان داده‌اند. امتناع مصممانه‌ی دولت از پاسخ گویی به خواست‌های آن‌ها گواهی است بر این که این جدال، جدالی نیست که تنها در حصار صنایع نیشکر هفت

کارگران نیشکر هفت تپه ماه‌هاست درگیر یک مبارزه‌ی پر شور و گسترده برای پیش گیری از بسته شدن کارخانه و دریافت دستمزدهای پرداخت نشده‌ی‌شان هستند. آن‌ها برای پیش برد این مبارزه، اعتراضات گسترده سازمان داده‌اند، راه‌ها را بسته‌اند، مسئولان را مواخذه کرده‌اند، اخبار مبارزات‌شان را وسیعاً پخش کرده‌اند، دستگیر شده‌اند، کتک خورده و تحقیر گشته‌اند، سندیکا ساخته‌اند و... هم چنین نه فقط خود و خانواده‌های‌شان مستمراً درگیر این مبارزه بوده‌اند، بلکه به اشکال مختلف تلاش کرده‌اند تا حمایت مردمی که مستقیماً به نیشکر هفت تپه وصل نمی‌شوند را هم در محل سکونت خود و هم در شهرهای مجاور جلب کنند.

موقعیت امروز کارگران نیشکر هفت تپه محصول مستقیم یک سیاست دوره‌ای بورژوازی ایران است. خصوصی سازی‌ها و بالا بردن امکان رقابت در تولید محصولات مختلف، یک رکن حیاتی این سیاست است. محتوای این سمت گیری چیزی نیست جز تغییر ریل از تولید محصولاتی که جایگزین ارزان‌تر دارند، به نوع دیگری از تولید که برای سرمایه داران و دولت‌شان مقرون به صرفه‌تر است. این همان سیاستی است که کارگران کارخانجات نساجی هم با آن درگیر شدند. همان سیاستی است که دولت در شرکت نفت و پتروشیمی هم به کار بست، هر چند نحوه‌ی پیش برد سیاست رژیم در هر کدام از این رشته‌ها، و نتیجه‌ی آن طبعاً ویژگی‌های خود را داشت. اتخاذ سیاست خصوصی سازی‌ها جزئی از یک برنامه‌ی درازمدت‌تر بورژوازی ایران است در هم پایی با تحولات بزرگ‌تر بین‌المللی. وقوف به این نکته و درک جایگاه سیاسی آن تاثیر مستقیم دارد بر نحوه‌ی مقابله با آن. کسی که مشکل را «آغازده‌ها»ی تاجر شکر می‌بیند، یک نوع سیاست اتخاذ می‌کند و کسی که رابطه‌ی ناگزیر این سیاست را با منافع دولت حاکم و مصالح نظام سرمایه داری تشخیص می‌دهد، سیاست دیگری اتخاذ خواهد کرد. آگاهی به آن چه که می‌گذرد، ابعاد و منشاء سیاست‌های فعلی دولت و ربط آن با معضلات پایه‌ای‌تر حکومت، پیش شرط اقدام آگاهانه و موثر در مقابله با سیاست‌های جاری دولت در این زمینه است. در نبود هم نظری و تحلیل روشن در درک این سیاست،



تپه به فرجام برسد. حمایت سراسری از کارگران هفت تپه یک شرط پیش روی آن‌ها برای عبور از موقعیت راکد فعلی است. و کارگران بخش‌ها و صنایع دیگر وقتی به عمل مشترک در این زمینه خواهند پیوست که دریافته باشند که مبارزه علیه خصوصی سازی‌ها به تنهایی کار جبهه‌های پراکنده و گروه‌های دست مزد دریافت نکرده و گرسنگی کشیده نیست. در مقابل سیاست دولت باید سیاست آلترناتیو داشت. باید متوجه بود که ابعاد و عمل کرد این سیاست تنها محدود به بستن یک کارخانه نیست، تنها محدود به از دور خارج کردن صنایع قدیمی هم نیست. عوارض این سیاست دامن همه‌ی طبقه‌ی کارگر را فی الحال گرفته است! و دقیقا همین است که حمایت از کارگران هفت تپه را ایجاب می‌کند. سیاست خصوصی سازی‌ها و عوارض مستقیم و غیر مستقیم آن، شتری نیست که فقط بر درگاه نیشکر هفت تپه بخوابد. هم چنان که به توقف در کنار صنایع نساجی هم اکتفا نکرد. از شواهد هم چنین پیداست که شورش‌های گرسنگان در راه است!

\*\*\*

### اعتراضات دانش جویان در زنجان

اخبار مربوط به تلاش یکی از مسئولان آموزشی دانش گاه زنجان برای تجاوز به یک دختر دانش جو منجر به اعتراضات و بحث‌های زیادی شد. جمع وسیعی از دانش جویان متحصن شدند و با طرح یک سری مطالبات به اعتراض پرداختند. گفته می‌شود که انجمن اسلامی و دفتر تحکیم وحدت که از صحنه گردانان این ماجرا

شدند، اهداف سیاسی‌ای از دخالت در این مساله داشته‌اند. از زاویه‌ی این دو نیرو، از قرار معلوم، گویا این مساله وسیله‌ی مناسبی تشخیص داده شده برای اعمال فشار بر وزیر علوم و از این طریق کابینه‌ی احمدی نژاد تا با زیر سؤال رفتن یک وزیر دیگر، انزوای دولت قطعی تر شود. مستقل از نیات پنهان و آشکار این دو نهاد، تنها باید به آن‌ها یادآوری کرد که یکی از علل اصلی بروز چنین حوادثی خود حکومت اسلامی است که انجمن اسلامی و دفتر تحکیم وحدت هم از محصولات اش هستند. اینان انگار فراموش کرده‌اند که در دستگیری‌ها و سرکوب دهه‌ی شصت، دختران جوانی که نباید باکره کشته می‌شدند، مورد تجاوز مقامات زندان قرار

می‌گرفتند. کسی در این ماجرا دچار این توهم نمی‌شود که گویا انجمن اسلامی و دفتر تحکیم وحدت، مساله‌ی شان مقابله با اذیت و آزار جنسی در دانش گاه‌هاست. خیر، مساله از این دست نیست. حمایت بخش‌های دیگری از دانش گاهیان کشور از مطالبات طرح شده در این اعتراض (که همه چیز هست غیر از موقعیت دانش جوی مذکور)، به روشنی نشان می‌دهد که بحث حتا بر سر «ناموس» پرستی نیست، بلکه بر سر ماهی گرفتن از آب گل آلود بی ناموسی‌هاست!

اعمال اذیت و آزار جنسی بر زنان چه لفظی باشد و چه فیزیکی، یکی از موضوعاتی است که رقم بالایی از اعتراض ثبت شده و ثبت نشده علیه فرهنگ پدر - مرد سالار را در همه جا به خود اختصاص داده است. در کشوری مثل ایران، با حمایت قانونی از موقعیت فرودست زن، به سادگی می‌توان ابعاد چنین مساله‌ای را حدس زد. این جا دیگر بحث فقط بر سر قانون و بنیادهای فکری و ایدئولوژیک حکومت اسلامی نیست، بلکه بر سر سنت‌ها و روابط و فرهنگ عقب مانده‌ای است که در بررسی چنین مواردی، در اکثریت قریب به اتفاق، ابتدا خاطی را در وجود خود زن جست و جو می‌کند! هم چنان که می‌بینیم که دختر دانش جوی مذکور مورد مواخذه قرار گرفته است، احتمالا برای این که از ضرب افتضاح جناب مسئول «محترم» دانش گاه کاسته شود. واقعه‌ی زنجان نه واقعه‌ی منحصر به فردی است و نه قطعا اولین و تنها مورد از این دست. در همین مدت از منابع متعددی گفته شده است که موارد زیادی از خودکشی و یا ترک تحصیل دختران دانش جو هست که



دقیقا به دلیل اذیت و آزار جنسی از سوی مسئولان دانش گاه بوده است. مواردی که قربانی اغلب برای «حفظ آبرو» از شکایت و یا علنی کردن مساله خودداری می‌کند. سؤال بسیار مهم در تعمق نسبت به این واقعه، این است که چرا اجازه داده می‌شود به جای مجازات مسئول دانش گاهی، قربانی را تنبیه و مواخذه کنند؟ چرا کسی نمی‌گوید قانون باید تعریفی از اذیت و آزار جنسی بدهد و نوع و شکل برخورد با آن را تعریف کند؟ هواخواهان و هواداران شناخته شده‌تر حقوق زن (مشخصا چپ‌ها و دست اندرکاران کمپین یک میلیون امضا) در این ماجرا کجا بودند؟ واقعه‌ی زنجان، منحصر به فرد نیست، اما به نحو سمبلیکی



مسائل بسیار مهمی در مورد موقعیت زن در جامعه را در خود متمرکز کرده است. علی رغم این که این زن جوان به درستی مساله را علنی کرده است و این خود نقطه‌ی شروع اعتراضات بوده، اما به نحو غریبی نه فقط لیست‌های مطالباتی فاقد تلاش برای تثبیت امنیت اجتماعی و حقوقی زنان دانش جو است، بلکه تلاش‌های پوشیده‌ای در کار است تا با حاشیه‌ای کردن این خواست، بحث را از این مساله به مسایل و مطالبات دیگر معطوف کند. برای مبارزین راستین رفع تبعیضات جنسی، اما روشن است که ستم و تبعیض و بی حقوقی و اذیت و آزار را وقتی در پست‌وخانه‌ها پنهان می‌کنند و یا زوروق پیچ‌اش می‌کنند، یعنی قرار نیست با آن‌ها مبارزه‌ای صورت بگیرد! پس تا همین جا:

۱- باید درود فرستاد بر این زن دانش جوی جوان که آگاهانه یا ناآگاهانه یک مرز ممنوعه را پشت سر گذاشته و نشان داده می‌شود کاری کرد که «مقام و منصب» متعرض به حقوق فردی زن در شکل اذیت و آزار جنسی، سپر بلای بی دردسری نباشد.

۲- سکوت در مقابل مواخذه و تنبیه دانش جوی قربانی به خاطر علنی کردن موضوع، یعنی تهدید از پیشی قربانیان احتمالی آتی.

\* \* \*

### یک بدعت گذاری شنیع در برخورد به مسایل جنبش دانش جویی

در هفته‌های اخیر جنجالی بر سر مسایل جنبش دانش جویی در خارج کشور به راه افتاد. ماجرا با انتشار مقاله‌ای بی امضا که آشکارا حاوی اطلاعات شبه پلیسی است، آغاز شد. انتشار مقاله به ایرج آذرین و رضا مقدم نسبت داده شد و آن‌ها نیز نه فقط سعی در انکار یا محکومیت‌اش نکردند، بلکه آن را گواه اجتماعی شدن‌شان دانستند و به معترضین تشر زدند که چرا معنی اجتماعی شدن را نمی‌فهمند! در تلاش سیاسی انقلابی و مردمی برای تغییر در جامعه، هر کسی مجاز است که بحث و نظرات خود را در قبال دنیا و مافی‌ها مطرح کند و برای کسب هم نظر و هم رای هم تلاش نماید. اما در دنیای سیاست به معنای تخصصی آن (سیاسیون در دولت و سیاسیون دولت سایه) برای جلب افکار عمومی و یا مقابله با حریف سیاسی به سادگی هر شیوه‌ای مجاز می‌شود. در این رویکرد به سیاست، مساله نه بر سر کمک به پیش رفت مبارزات توده‌ی وسیع کارگران و مردم زحمت کش، بلکه پیش برد اهداف مشخصی است که مد نظر این دسته از سیاسیون است. در هر صورت در موردی که این جا مورد بحث است، ما نه با سیاست در تعریف اولش، بلکه با کاریکاتوری از سیاست در تعریف دومش مواجهیم. این جاست که در پوشش اولی و بدون داشتن ابزار لازم برای ادای دومی را درآوردن، جای بحث و مجادله‌ی سالم سیاسی را رفتار شبه پلیسی و کودتاگرانه می‌گیرد. و این دیگر ورود به عرصه‌ای است که با پرنسیب‌ها و ارزش‌های جنبش و حرکت انقلابی هیچ سنخیتی ندارد. این

واقعه که تا این جا با سکوت توام با خشم بسیاری از فعالین سیاسی (سازمانی و غیر سازمانی) مواجه شده است، در نوع خود یک بدعت گذاری بود که نمونه‌اش در دوره‌ی بعد از انقلاب ۵۷ فقط از جانب سازمان اکثریت مشاهده شده بود. به همین دلیل است که گرچه چنین رفتاری ادامه‌ی منطقی و ناگزیر فعالیت‌ها و مواضع چند ساله‌ی اخیر اینان است، با این حال دفاع آشکار و پرووکاتیویشان از این روش، برای بسیاری دور از انتظار بود. در برخورد به چنین شیوه‌هایی، دیگر بحث در درجه‌ی اول مطلقا بر سر سیاست و مواضع متفاوت و متباین نظری نیست. سکوت کردن و میدان دادن به این برخوردها (قابل توجه دوستان حزب کمونیست ایران - کومه‌له)، یعنی مجاز شمردن شیوه‌هایی که مستقیما به نفع حکومتی است که برای پیش برد همین کارها، ده‌ها اداره و وزارت خانه و ارگان سرکوب درست کرده است.

در عین حال، در عمق این واقعه می‌توان نشانه‌های روشن بن بست چپ محصول انقلاب ۵۷ را دید که به نحو دردناکی برملا شد. این روند پیش‌تر آغاز شده بود و می‌توانست به شکل سالمی پیش رود، تا لاقلاً حرمت سی سال فعالیت نسلی از انسان‌های مبارز - که علی رغم کم و کاستی‌های سیاسی، نظری و عملی‌شان، سمبل مقاومت و مبارزه در مقابل یک دولت هار سرکوب گر بودند - را پایمال نکند. هنوز هم نباید اجازه داد که این حرمت با چنین عملیات انتحاری فرومایه‌ای از دست برود. برای این کار، اولاً باید جلوی تداوم و مشروعیت یافتن چنین برخوردهایی را گرفت و ثانياً با فروکش این فضای ناسالم، جایگاه سیاسی آن را در پروسه‌ی تکوین یک چپ جدید در ایران نشان داد. در جریان چنین بحث و مناظره‌ای، آن وقت جا دارد که نقش و فعالیت مثبت و منفی هر کدام از این احزاب و سازمان‌ها را (و از جمله حزب حکمتیست را) به نسبت توان و تاثیرشان بررسی کرد. اما در همین شرایط امروز هیچ چیز مبرم‌تر از مقابله علیه فضای شبه پلیسی، اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی در جنبش چپ نیست.

نسل جوان، فرزندان انقلاب ۵۷، برای بر پای خود ایستادن در مبارزه‌ی عدالت جویانه و برابری طلبانه‌ی‌شان لازم دارند که تاریخ گذشتگان را بشناسند؛ اما به هیچ وجه لازم ندارند که صاحب مجادلات تاریخ مصرف گذشته‌ی آن‌ها بشوند. آن چه که بیش از هر چیز این جوانان را آماده‌ی ساختن تاریخ خودشان در مبارزه برای رهایی از ستم و استثمار می‌کند، نگاه تازه، قاطع و غیر بدهکار به تاریخ است.

نیمه‌ی اول ژوئن ۲۰۰۸

